

در باب آنارشسیسم

نوام چامسکی | رضا اسکندری

www.ketab.ir



نشر افکار

شابک: ۸-۱۷۱-۲۲۸-۹۶۴-ش ۹۷۸

شماره کتابشناسی ملی: ۴۴۰۹۴۵۷

نوان و نام: دید آور: در باب آنارشیزم / نوام چامسکی؛ مترجم رضا اسکندری.

مشخصات نشر: تهران: شرکت نشر نقد افکار، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ۱۹۲ ص؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.

یادداشت: عنوان اصلی: On anarchism, c2013.

موضوع: آنارشیزم — تاریخ

Anarchism — History: موضوع

موضوع: علوم سیاسی

Political science: موضوع

موضوع: کمونیسم

Communism: موضوع

موضوع: سوسیالیسم

Socialism: موضوع

رده بندی دیویی: ۳۳۵/۸۳

رده بندی کنگره: HX۸۲۸/ج۲۴۱۳۹۵

سرشناسه: چامسکی، نوآم، ۱۹۲۸ - م.

Chomsky, Noam

شناسه افزوده: اسکندری، رضا، ۱۳۶۴ - مترجم

وضعیت فهرست نویسی: فیا



بنیاد نشر افکار

nashreafkar@gmail.com

<https://telegram.me/nashreafkar>

www.instagram.com/nashreafkar

درباب انجمن

نوام چامسکی

مترجم: رضا اسکری

صفحه آرایی: مریم غفور

ناظر فنی چاپ: بهار ساسانی

چاپ؛ صحافی: پردیس دانش

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۵

بها: ۱۷۵۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۲۸-۱۷۱-۸

نشانی: تهران، خیابان انقلاب، نرسیده به پیچ شمیران، کوی نوبخت،

شماره ۲، طبقه همکف؛ تلفکس: ۷۷۵۱۰۹۸۳ تلفن: ۷۷۶۰۳۲۱۲

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

فهرست

۷	درآمد
۱۷	(۱) در باب آفرینش
۳۷	(۲) گزیده‌های از عرف و قدرت
۶۱	(۳) فصل دوم از کتاب «حیثیت» اندیشه‌ی لیبرال
۱۱۷	(۴) مصاحبه با هری کرایملر
۱۳۱	(۵) زبان و آزادی

درآمد

کنجکاوی آنارشیستی یا فراموشی آنارشیستی

ناتان اشنايدر

در عصر نخستين روز از دوران بوسه «همبستگی» در کرانه‌ی باختری، شاهد آن بودم که دانشجویی از سراسر ایالات متحده به کشف بزرگی نایل آمدند: دریافتند که همگی، دست کم بخشی، آنارشیست هستند. همان‌طور که روی صندلی‌های راحتی ورودی هتل تک‌افتاده‌ای در مجاورت کمپ پناهندگان و در چنین ویران از جنگ نشسته بودند، از تئوریات سیاسی یکدیگر جويا شدند که البته در نحوه‌ی لباس پوشیدن‌ها و آخرین خالکوبه‌ایی که کرده بودند نمود یافته بود. این همه، همراه با داستان‌هایی که از گروه‌های گذشته‌شان داشتند، در طول سفر ده‌روزه‌مان به روشن‌تر شدن مسیر زندگی‌شان حجاب.

یکی معترف بود که «فکر می‌کنم بهتر است خودم را یک آنارشیست بنامم». سپس دیگری به میانه‌ی فضای جدیدی پرید که با این جماعت گم‌شده شده بود: «بله، کاملاً».

میان ایدئولوژی‌ها و عباراتی که پس از آن طرح شد - دفاع از حقوق معلولان، دگرياشنده‌ی جنسی، زاپاتیستاها، بلوک‌های سیاه، مرزها- وفاق و توافقی پایه‌ای وجود داشت. دانشجویان، این وحدت نصفه و نیمه‌ی خود را به حساب یک تصادف حساب نشده گذاشتند؛ اما اصلاً چنین نبود.

این داستان به پاییز سال ۲۰۱۲ باز می گردد، درست در نخستین سالگرد جنبش اشغال وال استریت. نسل جدیدی از رادیکال ها لحظاتی از بودن در مرکز توجهات و احساس ممکن بودن تغییر را تجربه می کردند و چندان ایده ی روشنی نداشتند که پس از آن چه باید کرد. آنان در شورشی شرکت جسته بودند که آرزویش ایجاد سازمانی افقی بود، از ارجاع مطالباتش به مراجع قانونی ذی ربط سر باز زد و مانند تمامی جنبش های مشابه در سراسر جهان، به نداشتن رهبرانی معین می نایید. جنبش اشغال وال استریت را نمی توان یک پدیده ی آثار شیشی به معنی دقیق کلمه دانست؛ هرچند بعضی از آغازگران آن آثار شیشیست هایی خود آگاه و بالیده بودند، اما بیشتر کسانی که درگیر جنبش شدند نمی توانستند مطالبات خود را به این طریق به مردم رسانند. با این همه، آن شکلی از زندگی که جنبش اشغال مردم را به سطحی ایجاد نواحی خود سامان موقتی در میادین و نواحی عمومی شهر بدان سون داد، آنان را درگیر و دار حسی برجای گذاشت که گاه آن را کنجکاوی آثار شیشی نامیده اند.

نسلی که بیش از همه از جنبش اشغال تأثیر پذیرفت، نسلی است که جنگ سرد برایشان هیچ چیز و همه چیز است. مادر جهانی بالیده ایم که در آن، کمونیسم از همان آغاز گزاره های محکوم به شکست بود که پدر خواندگان ریگانی ما بر آن فایق آمده بودند و دستانش آشکارا تا آرج به خون آلوده. سرمایه داری عادلانه در این نبرد پیروز شده بود: نیروهای بازار رانها آثار را می کردند. شکل مبهم تری از سوسیالیسم، مثل آنچه شبکه ی کارکردی راه آهن در اروپا را که با استفاده از آن توانستیم با یک کوله پشتی کل اروپا را در نوردریم شبکه ساخته بود، هنوز مقبولیت چندی داشتند. با این حال، واژه ی «سوسیالیسم» امواج اتهامات قاطع و تام صدای هژمونیک فاکس نیوز قرار داشت که آن را از لحاظ سیاسی آشکارایی ثبات می دانست. این همان واژه ای بود که فاکس نیوز به باراک اوباما هم نسبت می داد، همان کسی که اقبال این نسل نو به انتخاب شدنش کمک کرد اما مدیریتش به تقویت الیگارشویی شرکت ها یاری رساند، جنگ های رباتی بی شماری را به راه انداخت و کارگران مهاجر و قهرمانان افشاگری را به صورت

بی سابقه‌ای به زندان انداخت. این هم از «سوسیالیسم».

بدین ترتیب، آنارشیزم بیشتر آن گوشه‌ای است که افراد بدان رانده شده‌اند تا اینکه انتخابی آگاهانه باشد؛ آخرین پناهگاه، و البته پناهگاهی زیبا و ثمربخش. آنارشیزم به ما اجازه می‌دهد خارج از قیود سرخ و آبی آنچه عموماً در ایالات متحده «سیاست» نامیده می‌شود سیاست‌ورزی کنیم، بی آنکه تقدیرمان خیانت‌های ناگزیر یکی از دو حزب اصلی باشد. در آنارشیزم می‌توانیم ارزش‌هایی را تصدیق کنیم که از ساز و کارهای اینترنت آموخته‌ایم: شفافیت، بسیج توده‌ای، تبع، آزادی از و آزادی برای. در آنارشیزم می‌توانیم خودمان باشیم.

آنارشی له‌جه‌ی سپید آغاز سده‌ی بیست و یکم است. نام‌واژه‌ای برای یک در اکنون بودن است، نام مختصر فرصتی برای بازآغازی زمان. این مساله را در هیچ کجایه ریشه‌ی عامه‌ی اشتراکی برخط انانیموس نمی‌توان دید؛ جامعه‌ای که تنها شرط عضویت در آن، گذاشتن هویت، تاریخ، خاستگاه و مسئولیت‌های فردی است.

این فراموشی آنارشیزم، که بر سیاست‌ورزی رادیکال در ایالات متحده سایه افکنده است، بازتابی است از نگرانی‌های عمومی در سیاست ایالات متحده. صرف‌نظر از چند استثنای اسطوره‌شناختی در باب آباء برده‌داران و جنایتکارانه‌ترین جنگ‌هایمان، در سایر موارد، ترجیح می‌دهیم فکر کنیم هرچه می‌کنیم برای نخستین بار است که روی می‌دهد. چنین فراموشکاری‌ای می‌تواند ثمربخش باشد، زیرا به ما حسی از پیشرو بودن می‌دهد، حسی که در نگاه ما به دنیا، این گونه که انگار جهان سنگین‌بار از تاریخ به ما حساست می‌کند، ضروری است. اما در عین حال، این فراموشی ما را محکوم می‌کند که برابر چرخ را از نو اختراع کنیم. این در نهایت به معنای فراموش کردن و از دست دادن آن چیزی است که آنارشیزم را قابل توجه می‌سازد: چشم‌اندازی از آموختن چگونگی ساختن جامعه‌ای آزاد و به‌سامان از خاکستر؛ آموزشی که در طول نسل‌ها روی می‌دهد.

ظرفیت ما در فراموش کردن شگفت‌انگیز است. در سال ۱۹۹۹، «شورای

سخنگویان، که سازمانی افقی است، اعتراضی را سازمان داد که به تعطیل کردن نشست سازمان تجارت جهانی در سیاتل یاری رساند. تنها یک دهه پس از آن، گروهی از توده‌های منتقد شرکت کننده در جنبش اشغال وال استریت، این ساختار تصمیم‌سازی را به عنوان یک نوآوری نامشروع و رفرمیستی تقبیح کردند.

هرچقدر هم که ما خودمان را به دلیل فراموشکاری مان ملامت کنیم، به هر روی نمی‌توان انکار کرد که بخشی از این فراموشی ماحصل سرکوبی است که به دلیل هراس از تهدید آثار شیشم، تهدیدی که زمانی فرض می‌شد وجود دارد، به ماسک بدل شده است. به یاد داشته باشید که یکی از رئیس‌جمهوری‌های آمریکا با یک آثار شیشست ترور کرد و ترور دیگری که یک آثار شیشست انجام داد به حاکم نخست جهانی انجامید. هنوز خراشیدگی‌های نامعلومی از بمب‌های آثار شیشست‌ها، چهره‌ی ساختمان‌های وال استریت باقی مانده. کاراتر و خطرناک‌تر از این بمب‌ها آثار شیشست‌ها در این سو و آن سوی کشور به سفر می‌پرداختند و به کارگران می‌آموزند چگونه چطور تشکلهایی برای خودشان تشکیل بدهند و سهم عادلانه‌ای را از دسای راهزن-ارباب خود مطالبه کنند. به همین دلیل بود که پرسشنامه‌ی رسمی مورد استفاده در جزیره‌ی الیس طراحی شد تا از ورود آثار شیشست‌ها از اروپا جلوگیری کند. به همین دلیل بود که ساکو و وانترتی، این آثار شیشست‌های ایتالیایی، در سال ۱۹۲۰ شپید شدند و قضات عالی، امروز آثار شیشست‌ها را بدون جرمی به زندان می‌اندازند. به همین دلیل است که ما تردستی‌های لیبرال‌ها را، مانند شعبده‌ای که در فصل سوم این کتاب توضیح داده شده، می‌فهمیم؛ شعبده‌ای که به مدد آن، انقلاب خلقی آثار شیشست‌ها که در طول جنگ‌های داخلی اسپانیا در حال وقوع بود، ماهرانه از تاریخ حذف شد.

لوچه‌ی آثار شیشم، به راستی هرچه باشد سپید نیست. در این کتاب، نوآم چامسکی در نقش سفیر گونه‌ای از آثار شیشم ظاهر می‌شود که گویی دیرزمانی است از یادها رفته؛ آثار شیشمی که تاریخی دارد و خود به آن تاریخ آگاه است، که تا همین امروز ثابت کرده شکل دیگری از جهان امکان‌پذیر است. او نخستین بار در مقام یک کودک و در نیویورک، پیش از آنکه جنگ دوم جهانی

موفق شود دو گانه‌ی مانوی سرمایه‌داری - کمونیسم را به دین مدنی بی‌قید و شرط ایالات متحده مبدل کند، با آنارشیسم مواجه شد. در ردیف کتاب‌ها، او نه فقط با مارکس، که با باکونین نیز آشنا شد. او شاهد بود که چطور طبقه‌ی سرمایه‌دار، با ساختن شبکه‌ای از تامین اجتماعی و پذیرش نسبی اتحادیه‌ها توانست از ویرانه‌های عصر رکود رها شود. صهیونیسمی که او در معرض آن قرار داشت، نه یک اشغال گر نظامی مانند اسرائیل، که درخواستی بود برای ایجاد کمون‌های اشتراکی کشاورزی.

او رنی که چامسکی تمایلات آنارشیستی خود را بر اساس آنها تعریف می‌کند، رشتن تسبیحی را تصویر می‌کند که نظریه پردازان لیبرتارینی مانند گودوین پرود را با حشاشین ابتدای سده‌ی نوزدهم و ساق‌های جنبش انانیموس امروزی براند می‌دهد: قدرتی که به راستی توسط اراده‌ی محکومانش تعدیل و تشریع نشده شد، یک سرنگون شود. به بیانی دقیق‌تر، چنین قدرتی می‌باید از نو سازمان یابد. بدور بجایگان حریصی که با تبلیغات و استفاده از زور از حقوق و برخورداری‌های خود دفاع می‌کنند، کارگران می‌توانند خود زمام کارخانه‌هایشان را به دست گیرند و اجناس می‌توانند نیازهای اولیه‌ی همگان را برآورده کنند. تمام تاکتیک‌های آنارشیستی با یک اندازه اخلاقی یا حتی کار نیستند، اما همگی از همین امید مشترک نشأت گرفته‌اند.

چامسکی آنارشیسم خود را به گذشته‌ای دوری برده با انسانیتی نامعمول و بدون این که بخواهد آن را به صورت کاریکاتوری با زبان سیاه به تصویر کشد. یک عمر زندگی با ایده‌های رادیکال و کنش‌گری پرداخته برای اخبار، خشیدن به او کافی است. او هیچ تضاد و تعارضی بین داشتن ایده‌آل‌های آنارشیستی و تعقیب اصلاحاتی خاص از طریق دولت، آن زمان که می‌توان جامعه‌ای آزادتر و عادلانه‌تر را از طریق چنین اصلاحاتی در کوتاه‌مدت به دست آورد، نمی‌بیند؛ چنین تواضعی، پادزهری ضروری برای ناب‌گرایی خود-مخرب برخی از آنارشیست‌های امروزی است. او نماینده‌ی عصری است که آنارشیست‌ها حقیقتاً هراس آور بودند؛ نه به خاطر آنکه می‌توانستند پاره آجری را روانه‌ی

شیشه‌ی فروشگاه استارباکس کنند، بلکه بیشتر به خاطر آنکه دریافته بودند چطور خودشان را در قالب جامعه‌ای کار کردی، برابری خواه و به قدر کفایت زایا سازمان دهی کنند.

این سویه‌ی آثار شیسم علت غریب شادانه‌ی جرج اورول در زمان ورودش به یارسلون برای نبرد با فرانکو است. این همان لحظه‌ای است که او در زنده باد کالونیا، کتابی که ارجاعات بسیاری به آن را در متن این کتاب خواهید دید، به ثبت رسانده است؛ زمانه‌ای که در آن مزارع، کارخانه‌ها، امکانات و گروه‌های شبه نظامی توسط کارگران و بر اساس قواعدی آنارکو-سوسیالیستی اداره می‌شوند. او در آن به یاد می‌آورد:

من کمابیش به غرض تضاد فی به تنها اجتماع در اروپایی غربی از هر شکل و اندازه‌ای راه یافته بودم که در آن آگاهی سیاسی و بی‌باوری به سرمایه‌داری چیزی طبیعی‌تر از ضد آن بود. اینجا در آن گون، هر فرد حتی اگر تماماً ریشه در طبقه‌ی کارگر نمی‌داشت، یکی فرد در میان ده‌ها هزار نفر که همگی در یک سطح زندگی می‌کردند و بر اساس برابری با یکدیگر می‌آمیختند. از لحاظ نظری، برابری کاملی برقرار بود و حتی در عین حال، اوضاع تفاوت چندانی نداشت. در یک معنا بیراه نخواهد بود اگر بگویم پیش از آمدن بر سوسیالیسم را تجربه می‌کردم؛ حال و هوای غالب بر ذهن‌ها از جنس سوسیالیسم بود. بسیاری از انگیزه‌های معمول یک زندگی متمدن - افاده‌ها، پول دوستی، ترس از رئیس‌ها و ... - دیگر وجود نداشتند. تقسیم طبقاتی مرسوم در جامعه‌ها طوری رنگ باخته بود که حتی تصورش هم در انگلستان پول زده ناممکن است؛ دیگر کسی وجود نداشت جز کشاورزها و خودمان و هیچ کس مثل یک ارباب، صاحب اختیار کس دیگر نبود. البته چنین تنظیماتی دوام نمی‌یافتند. تنها مرحله‌ای موقت و مکان‌مند از بازی بزرگ‌تری بود که بر تمام سطح زمین در حال بازی بود. اما دست کم آن قدر دوام آورد که بتواند بر هر آن کسی که تجربه‌اش می‌کند اثر بگذارد. هر قدر هم که در زمان خود نفرین شده بود، باز هم افراد به مرور درمی‌یافتند

با چیزی غریب و ارزشمند در ارتباط بوده‌اند. فرد در اجتماعی قرار می‌گرفت که در آن امید امری طبیعی تر از بی میلی و بدبینی بود، جایی که واژه‌ی «رفیق» به معنای رفاقت بود و نه - مانند بسیاری از کشورهای دیگر - نوعی دغل کاری. می‌شد در هوای برابری دم زد.

با کمی تغییر در اسامی، بخش عمده‌ای از این گزاره‌ها را می‌توان از کسی شنید که شاهد جنبش اشغال بوده است، هرچند که این شگفتی و عظمت چندان شایسته آن جنبش نباشد. اورول نظاره‌گر آنارشی‌ای بود که یک شهر تمام را، با نورهای گسته‌ده‌ای در حاشیه‌هایش در بر گرفته بود، نه یک بلوک شهری یا حتی کمتر از آن که در بست‌نشینی‌های جنبش اشغال مرسوم بود. این که چنین آرمان‌شهرهای بسیار خرد می‌توانند همان احساس تازگی ویرانگر و اهمیت مسحورکننده رابه‌ناظرانشان به‌بل کنند هم احتمالاً زائیده‌ی همان فراموشکاری تاریخی است: بیشتر مردم چیزی از آن نمونه‌های بزرگ‌تر در مدرسه‌ها یاد نگرفته‌اند. آنان از خشونت ناممکنی که برای از میان بردن کمپ‌های جنبش اشغال به کار گرفته شد متحیر ماندند؛ زیرا زائیده بودند آنارشیست‌های اسپانیایی یا کمون پاریس چگونه توسط نیروهای نظامی را هم شکسته شد. فراموشی بلندپروازی را محدود می‌کند و صبوری را از بین می‌برد.

با این همه، پیشرفت‌هایی در حال روی دادن است که به میراث آنارشیسم خواهد افزود. آنارشیست‌ها در آمریکا حالا دیگر به درگیری با دشواری‌های هویت جنسیتی و اشکال درونی شده‌ای از سرکوب پای می‌فشارند که خشر غالب جامعه خجولانه ترجیح می‌دهد نادیده‌شان بگیرد. آنارشیست‌ها در خدمت مقام جبهه‌هایی هستند که به دفاع از حقوق حیوانات می‌پردازند و برای محیط‌زیست مبارزاتی را سازمان می‌دهند که نسل‌های آینده قدردان آن خواهند بود. هرچه کشاورزی صنعتی بیشتر و بیشتر آلوده‌ی انگیزه‌های مالی می‌شود، آنارشیست‌ها بیشتر به کشت غذای خودشان روی می‌آورند. هکرها ی آنارشیست بهتر از اکثر ما قدرت اطلاعات و میزان کنترل قدرتمندان بر آن را می‌دانند؛ شاهد این مدعا

سال‌ها و دهه‌ها احکام حبسی است که امروز برای نافرمانی مدنی برخط صادر می‌شود.

این دریافت‌های ژرف، همراه بسیاری دیگر، اگر جایی میان خاطرات و عادت‌ها نیابند، اگر نه به عنوان میراثی برجای مانده، که همچون واکنش‌هایی گذرا به بحران‌های نوپدید در نظر گرفته شوند، در خطر فراموشی قرار می‌گیرند. آثارشیشم‌های متعدد امروز، دست‌کم در کمون‌ها و گروه‌های دغدغه‌مند خود، عمیقاً با افرادی تحصیل کرده‌اند که تاریخ خود را می‌دانند، حتی اگر دیگرانی آن را از یاد ببرند.

اما اگر کسی آگاه، تاریخی چیز دیگری را به ما نشان می‌دهد: ممکن است در میان ما، بعد از بیست و نه سال از کنجکاوان نسبت به آثارشیشم حضور داشته باشند. در زمره‌ی نام‌های دهه‌ی ۱۳۵۰ که می‌توان در کتاب پیترو مارشال با عنوان خواستن ناممکن: تاریخ آثارشیشم - که در ردّ تحسین چامسکی هم بوده - یافت، نام پدران معنوی آنانی که در ایالات متحده «لیبرترین» می‌خوانیم‌شان نیز به چشم می‌خورد؛ نام‌هایی چون جان استوارت میل، ویلهلم فن هومبولت و هربرت اسپنسر. چامسکی، لیبرترینیسم دست راستی را «انحرافی» می‌داند که تقریباً منحصر به ایالات متحده است؛ نظریه‌ای در باب «کتابخانه مبتنی بر نفرت» که «در سه ثانیه خود را ویران می‌کند». با این حال، این یادداشت‌های یک یا دوبار سرکوب‌شده‌ی آثارشیشم، حیات خود را در هر چرخه‌ی انقلابی از نو آشکار می‌سازد؛ مثلاً زمانی که کاندیدای لیبرترینی چون ران پال، به ما «ارتش» مصمم و جوان خود که برای آنچه او REVOLUTION می‌نامد (حرکت بزرگ، واژگونه‌ی کلمه‌ی LOVE یا عشق هستند) می‌جنگند، راه خود را به مناظره‌های حزب دموکرات باز می‌کند. این آثارشیشمی است که از منابع مالی شرکت‌های بزرگ و یک نوستالژی جابجاشده و معوج تغذیه می‌شود و همبستگی آنان نیز به دست قهرمانانی از جنس رمان‌های آیین رند از میان می‌رود. با این همه من هنوز درباره‌ی چشم‌انداز گرایش‌های این بلوک‌ها و فرصت هم‌داستان شدن آنها با لیبرترینیسم، خوش‌بین‌تر از آنی هستم که به باور دیگران باید باشم.